



28 فبروری 2018

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی به دو نظر متفاوت در مورد سرنوشت غازی محمد جان خان و ملا مشک عالم در دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان

جناب انجنیر احسان الله مایار در این اواخر به نشر یک سلسله مقالات دلچسپ تحت عنوان "تکلمه رویداد های تاریخی" از کتاب (خاطرات محمود طرزی) در پورتال وزین "آریانا افغانستان آنلاين" پرداخته که در قسمت چهارم آن از تفاوت نظر بین محمود طرزی و میر غلام محمد غبار در مورد سرنوشت دو شخصیت بزرگ و مهم جهاد افغانستان علیه انگلیسها هریک غازی محمد جان خان وردک و ملا دین محمد (مشهور به ملا مشک عالم) گزارش داده است. انجنیر مایار می نویسد که: «هر دو نظر - یکی از شاهد عینی (طرزی) و دیگر آن (غبار) به روایت سراج الاخبار [سراج التواریخ - کاظم] تفاوت عجیب به مشاهده میرسد که ایجاب مطالعه بیشتر را نموده... تا محققین در مورد توجه نمایند و یکی از این نوشته ها را به نفع دیگر آن که برخی از تاریخ معاصر ماست، اصلاح نمایند.» جناب مایار در ادامه این بحث خصوصاً از این کمترین نام می برد تا در زمینه ابراز نظر کند. با تشکر از حسن نظر شان، اینک برای وضاحت موضوع لازم می افتد تا نخست از نقل قولهای این دو بزرگمرد وطن - طرزی و غبار که انجنیر مایار در نوشته خود مختصراً ذکر کرده است، یادآوری شود.

انجنیر مایار از کتاب خاطرات محمود طرزی چنین نقل قول میدارد: «ملا مشک عالم و مامد [محمد] جان خان غازی، اینها از دبدبه و دارات خود شان فرو نمانده بودند. وقتیکه ملا مشک عالم آخذ صاحب از خانه خودش که در طرف های "سنگتراشی" [یکی از محلات شهر قدیم کابل - کاظم] می بود، می برآمد و تا به شیرپر [شیرپور - مرکز نظامی جدید که در عصر امیر شیرعلیخان بنا گردیده بود] به دربار حضرت امیر [مقصود امیر عبدالرحمن خان است - کاظم] می آمد، هنوز خودش از خانه نه برآمده می بود که نفری مریدان و تفنگ چیان صداقت کیش او دو لینه تا به شیرپر می رسیدند که تقریباً چهل پنجاه دقیقه مسافه دارد. از مامد جان خان نیز به همین طور.

امیر سه کندک که هر کندک از هشتصد نفر مرکب بود، در ظرف دو سه ماه به درجه ممکن تعلیم و قواعد یافته و با اسلحه جدید که از انگریز ها گرفته بود، مسلح شده به دست آورده توانست و دیگر عسکر های نظامی پراکنده شده را آهسته آهسته جمع کرده میرفت. پس اول اجرا آتی که [امیر] کرده همین بوده که روزی که ملا مشک عالم و مامد جان خان به دربار آمدند، بنابر ترتیباتی که از پیشتر گرفته شده بود، در حالیکه آنها در حضور امیر بودند، عساکر نظامی اطراف نفری های شان را گرفته خلع اسلحه شان نمودند و خود شان را حبس و در همان روز به طرف ترکستان روانه نمودند و در اثنای راه در یکی از منازل سرهای شان را بریده با جسد های شان در زیر خاک نمود. بعد از آن به پاک کردن [در اینجا به معنی از بین بردن] دیگران پرداخت.» [خاطرات محمود طرزی]، گردآورنده: داکتر روان فرهادی، نشرات انستیتوت دیپلماسی وزارت امور خارجه، سال چاپ 1389، کابل، صفحه 131]

همچنان انجنیر مایار از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ"، تألیف غبار (جلد اول، صفحه 658) چنین اقتباس میکند: «امیر عبدالرحمن خان با یک حمله ناگهانی آن قهرمانان کشور را که در دسترس او در

کابل قرار داشتند، از قبیل جنرال محمدجان خان غازی وردکی و برادرش محمد افضل خان، عصمت الله خان جبارخیل، بهرام خان جبارخیل محبوس نمود... با روش عام و معمول انگلیس ها در هر جا مردم مبارز و نجیب کشور را با زور پروپاگند، جعل اسناد و افتراء و اتهام در بین جامعه بدنام کرده از بین بردند.... امیر جنرال محمدجان خان را مخفی توسط 200 سوار به شهر مزار به نام تبعید اعزام نمود و توسط 200 سوار دیگر از مزار که آن جوان مرد (غازی محمد جان خان وردک) را نمی شناختند، در یک منزلی شهر مزار اعدام نمود....»

«ملا دین محمد مشک عالم اندری که بعد از کشته شدن جنرال محمد جان خان در بین مردم می زیست، در بدل قهرمانی هائیکه در برابر تجاوز انگلیس نشان داده بود، از طرف امیر عبدالرحمن خان عنوان "موش عالم" گرفت. بعد از آنکه در برابر فشار امیر با رهبران جهاد، عکس العمل شدید مردم شد، امیر در صدد دلجوئی برآمد... در حال مشک عالم دوسال بعد (10 ربیع الاول 1303 مطابق 1886م) بمرد... پسرش عبدالکریم به رهبری مردم برضد امیر قیام کرد....» [غبار...، صفحه 659 و 660]

برای پاسخ به این سؤال که چرا امیر عبدالرحمن خان در قدم نخست به تصفیه مخالفان پر قدرت خود پرداخت، لازم است تا درباره احوال کشور در آغاز سلطنت او و نیز اینکه او چه تحولی را میخواست در کشور به وجود آورد، نگاه بسیار مختصر انداخت.

تلاش امیر عبدالرحمن خان برای ایجاد و استحکام دولت قوی مرکزی:

در نظام قبائلی که در نیمه قرن 18 توسط احمد شاه بابا بنیان گذاری گردید، دولت بطور غیرمستقیم توسط سران و بزرگان قومی و محلی تمثیل می شد که در آن هر قوم و محل با عناوین «خان، میر، سلطان، بیگ و امثالهم» به اجرای وظیفه می پرداختند. بین اینها و دولت مرکزی یک نوع قرارداد نامکتوب وجود داشت که به اساس آن رئیس دولت یکعه صلاحیت های خود را به بزرگان محلی واگذار شده بود و در عوض از آنها خدمات معینی را برای دولت مطالبه میکرد. ایفای این تعهدات بین دولت مرکزی و بزرگان محلی بعضاً موجب برخوردها و کشمکش ها میگردد که تاریخ قرن 19 افغانستان شاهد آنست. در این میان «بازی بزرگ» بین دو رقیب قدرتمند در منطقه یعنی روس و انگلیس به آتش جنگ های داخلی برای احراز قدرت هیزم بیشتر می پاشید، تاآنکه سرانجام این دو قدرت رقیب منافع خود را در ایجاد و استحکام یک دولت مرکزی در افغانستان دیدند که بصورت «حائل» بین آنها قرار گیرد. انگلیس ها برای اینکار چشم به سردار عبدالرحمن خان دوختند و با تفاهم و مساعدت آنها سردار توانست در سال 1880 بر امارت کابل تکیه زند و خود را امیر دولت عالی افغانستان بخواند.

امیر در کتاب "تاج التواریخ" مشکلات خود را چنین بیان میکند: «من که پادشاه مملکت هستم، در موقع جلوس به تخت سلطنت دچار این مشکل شدم که خانه به جهت سکونت نداشتم، چرا که عمارات بالاحصار را که خانه اجدادی من بود، لشکر انگلیس خراب کرده بودند و دیگر خانه موجود نبود. خانه کرایه هم پیدا نمی شد که مؤقتاً آنجا بمانم.... به خیالم در تواریخ کمتر و حتی هیچ دیده نشده است که پادشاه برای خوابیدن خود اتافی نداشته باشد و تازمانیکه عمارت تازه به جهت خود بنا نمودم، درچادرها و خانه های گلی مال رعایا عاریه می نشستم... در خزانه سلطنتی دیناری موجود نبود که مواجب قشون و یا نوکرهای دولتی داده شود، نه فقط همین علت بود، بلکه خزانه ابداً وجود نداشت.... هرات از مملکت من مجزا شده تحت حکمرانی محمدایوب خان بود که مردم را به مخالفت

من تحریک می نمود و به جهت جنگ تهیه می دید. انگلیس ها قندهار را به سردار شیرعلی خان تفویض نموده بودند که در آنوقت والی قندهار بود. درمینه حاکم آنجا موسوم به دلاور خان به مخالفت من مشغول فساد بود. در خود مملکت به سبب کم حالی پادشاهان سابق یعنی شاه شجاع و شیرعلی خان و محمدیعقوب خان هر سرکرده و سید و یا ملائی خود را حاکم بالاستقلال می گفتند و از رعایا اخذ پول می نمودند....حامیان خانواده [امیر] شیرعلی خان درکابل و ملاحای بیعلم و غازی هایی که فقط اسم شان غازی بود...مردم را به مخالفت من برمی انگیزتند و می گفتند که من کافر هستم، زیرا که دوست انگلیسها میباشم و آنها کافر هستند و لهذا هر مسلمانی باید با من جهاد نماید..» (امیر عبدالرحمن خان: "تاریخ افغانستان - تاج التواریخ"، جلد اول و دوم، چاپ جدید، پشاور 1375، صفحه 221، 222 و 223)

میرغلام محمد غبار وضع عمومی کشور را درسال 1880 چنین شرح میدهد: «امیر عبدالرحمن خان وقتی به سلطنت رسید که در نتیجه دو هجوم انگلیس کشور صدمه و خساره برداشته بود. به این معنی که دستگاه منظم اداری فروریخته و تشکیلات نظامی از بین رفته بود، مرکز و پایتخت مملکت یعنی شهر بالاحصار کابل منهدم و صنعت گران و پیشه وران اغلب در دفاع از وطن معدوم شده بودند....مزارع کابلستان و زابلستان و پروان و کاپیسا و ننگرهار و قندهار، دهقانان جوان خود را در میدانهای جنگ اعزام کرده بودند. لهذا پیشه وری شهرها و رزاعت و آبیاری قسمتی از روستاها تقریباً از بین برده شده بود. در عوض، طوفانی از هیجان مردم بر ضد تجاوز دشمن خارجی برپا و هر قهرمان جنگ، شکل یک مرکزیت مستقل به خود گرفته بود. خزاین و جبه خانه های افغانستان خالی و هنوز دشمن قوی در سرحدات بلا فصل کشور در کمین فرصت قرار داشت...» (غبار، میرغلام محمد: افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، چاپ چهارم، ایران 1378، صفحه 346)

باین وضع امیر هدف اصلی سلطنت خود را چنین بیان میکند: «زیر نظم درآوردن صدها رئیس و سالار خورد و بزرگ، چپاولگران، دزدان و قطاع الطریقان..... همه ایجاب میکرد تا سیستم قبائلی نابود شود و جامعه آبرومند که در آن یک قانون و یک حکمروا باشد، تعویض گردد.» (اولسن، آستا: اسلام و سیاست در افغانستان، مترجم خلیل الله زمر، دنمارک 2001، صفحه 66)

امیر عبدالرحمن خان یکی از اولین پادشاهان افغانستان است که برای هدف مشخص خود، دقیقاً ستراتیژی طرح کرد و هرکاریکه انجام داد، برای رسیدن به همین هدف بود. مدل و شیوه کاری امیر موصوف را میتوان چنین خلاصه ساخت:

استراتژی امیر برای نیل به هدف فوق استوار بود بر نکات ذیل:

- 1 - تلاش برای تعیین سرحدات افغانستان تا بدانوسیله حدود اربعه دولت را مشخص سازد؛
- 2 - تضعیف و امحای سران سرکش قبائل و سائر گروپهای قدرتمند؛
- 3 - جذب علمای دین در خدمت دولت و بیرون کردن آنها از زیر نفوذ سران قبائل؛
- 4 - دادن مشروعیت دینی به سلطان به حیث "سایه خدا در روی زمین" و وجوب اطاعت مطلق از اوامر او؛
- 5 - سازش با قدرتهای بزرگ منطقه، بخصوص انگلیس ها با رعایت این اصل که "در امور خارجی بی مصلحت شما کار نمی کنیم، ولی در امور داخلی مصلحت شما را کار نداریم".

امیر برای تطبیق ستراتیژی فوق، اقدامات سیستماتیک ذیل را با جدیت و شدت رویدست گرفت:

- 1 - تقویه بنیه نظامی، جلب و جذب عسکر و تدارک وسایل جنگی؛
- 2 - تقویه بنیه مالی دولت از طریق افزایش انواع مالیات و اخذ مستمری و کمک از انگلیسها؛

د پانوی شمیره: له 3 تر 10

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

- 3 - استفاده از قوای نظامی، لشکر کشی ها و سرکوب کردن قدرتمندان، مخالفان و شخصیت های مظنون با شدت و قساوت بینظیر که از این ناحیه مورخین دوره سلطنت او را به دوره "خون و آتش" مسمی ساخته اند؛
- 4 - استفاده از نام جهاد علیه مخالفان با شعار اینکه: "کسیکه از من اطاعت میکند، از خدا اطاعت مینماید و کسیکه بمن مطیع نیست، به خدا اطاعت ندارد.. سرزمین بغاوت، حیثیت دارالحرب را دارد". امیر همچو فتاوی را از طریق علمای دین شایع و پخش میکرد و برای اقدام خود مشروعیت دینی کسب مینمود؛
- 5 - از بین بردن مخالفان صاحب نفوذ و مقام به انواع و ذرایع مختلف از جمله قتل، حبس، تبعید و غیره و همچنان جهت تضعیف قدرت مالی مخالفان به ضبط و غصب جایداد آنها می پرداخت؛
- 6 - توسل به دستگاه جاسوسی بسیار قوی و وسیع، حتی در بین حرم و خانواده خود؛
- 7 - استفاده از سیاست های "تفرقه بینداز و حکومت کن"؛
- 8 - ازدواجهای سیاسی به منظور پیوند دادن سلطنت با خانواده های متنفذ و جلوگیری از نقش تخریبی آنها در برابر دولت؛
- 9 - تضعیف رواجها و عنعنات محلی زیر نام "پشتونوالی" که اجرای آن در حیطة قدرت سران قبائلی قرار داشت؛
- 10 - آوردن نظم اداری و توظیف مأمورین و قضات حکومتی در سراسر افغانستان، تا بدانوسيله نقش مستقل متنفذین دینی را تقلیل دهد؛
- 11 - وضع قوانین، دستورنامه ها و فتاوی شرعی به منظور تنظیم بهتر امور؛
- 12 - توجه به ورود تکنالوژی و تأسیس بعضی صنایع مهمه و استخدام یک تعداد اشخاص فنی و مسلکی خارجی جهت بکار انداختن تأسیسات صنعتی؛
- 13 - توجه بر تشکیلات اساسی دولت، توظیف مأمورین توأم با اداره جدی و با انضباط امور.

امیر بعد از 21 سال تلاش شباروزی موفق شد سرحدات کشور را در شمال و جنوب تعیین نماید و به وسیله جمعاً چهل بار لشکر کشی های خورد و بزرگ به هر سمت و منطقه در کشور توانست اداره مرکزی را زیر سلطه خود در تمام افغانستان حاکم سازد، اقتدار از دست رفته ای دولت را اعاده کند و سلطه دولت را در مناطق "کافرستان" که بعداً نورستان نامیده شد و در هزاره جات که زیر اداره "میران" مقتدر محلی قرار داشت، گسترش دهد و به نظام فنودالی پایان بخشد، امنیت را در کشور برقرار سازد و راه را برای تجدد و تحولات بعدی در ساحات مختلف مساعد گرداند.

البته انتقاد فراوان بر شیوه های کاری امیر بخصوص در استبداد و نظام مطلقه او وجود دارد و بعضی از اقوام افغانستان از شدت عمل امیر ناراض اند که حتی با شنیدن نام امیر شدیداً انزجار خود را نشان میدهند. باید گفت که شدت عمل امیر عام بوده و هر کی در برابرش بیشتر مقاومت میکرد، با شدت عمل بیشتر او مواجه می شد. (دیده شود: کاظم، سید عبدالله: "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد"، کابل 2005، صفحه 81 تا 85)

در اینجا لازم میدانم از یک اثر بسیار مهم یادآوری کنم که کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی تحت عنوان "سیمای امیر آهین - امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ" به رشته تحریر درآورده و به زوایای مختلف دوره سلطنت امیر موصوف بطور واقع بینانه روشنی انداخته است. این کتاب در سال 1391ش (2012م) در هفت فصل و جمعاً 293 صفحه به اهتمام آقای ولی احمد نوری بوسیله انجمن نشراتی دانش به چاپ رسیده است. مطالعه این اثر مفید و پر محتوی را برای خوانندگان عزیز صمیمانه توصیه میدارم. - کاظم

اقدامات امیر برای سرکوبی عده ای از مخالفان:

امیر عبدالرحمن خان در کتاب "تاج التواریخ" شرحی در باره شورشهای عمومی و جنگهای 1303 - 1304 ق دارد و چون قسمتی از آن با موضوع بحث این نوشته ربط میگیرد، لذا جهت مزید معلومات بعضی موارد را در اینجا اقتباس میدارم. امیر می نویسد: «غلاجی ها خوانین خیلی با نفوذ و تعداد زیادی هم از مردمان جنگی داشتند. این خوانین و اتباع شان به رعایا خیلی ظلم و سختی می نمودند و تهدیدات غیرمحدود آنها و مالیات گرفتن زیاد و تاخت و تاراج و حمله برقوافل و جنگ استمراری با یکدیگر و قتل نفس بطور عمومی که در میان آنها شیوع داشت، به همه مردم نه تنها به اهالی افغانستان، بلکه به تمام اهل دنیا ظاهر و هویدا است. لهذا آنها از من متنفر بودند و من شخصی نبودم اجازه بدهم با وجود بودن من مرتکب این گونه رفتار ظالمانه شوند و فطرتاً سعی باشند که حکمرانی مرا مختل نمایند.... شیرخان طوخی غلاجی را که در سال 1299 ق یاغی شده بود، محبوس نموده بودم، اکثر از دوستان و اتباع او از این فقره مکرر بودند... عصمت الله خان و دیگر خوانین غلاجی دوست و اقوام خانواده مرحوم [امیر] شیرعلی خان بودند و از این جهت با معاندین من مرادیه داشتند و در میان طوایف فساد می نمودند و به جهت این کار عصمت الله خان را در سال 1300 ق حبس نمودم. چون این شخص یکی از خوانین غلاجی بود، محبوس شدن او یکی از جهات هیجان طایفه غلاجی گردید.... ملای معروف موسوم به مُشک عالم که من او را موش عالم می گفتم و این اسم نسبت به اسم اول او مناسب تر بود، به این دلیل که صورتش مثل موش و حرکاتش مذموم بود و با آنهایی که اسم خود را غازی گذاشته بودند و تا خود را در انظار مردم اشخاص بزرگ و معتنا جلوه بدهند. چون تمام این حرکات بی معنی را موقوف کرده بودم، اینها سعی میکردند به وسیله نفوذ زیادی که به اهالی... طایفه غلاجی داشتند و خود شان هم از همین طایفه بودند، به جهت من اسباب زحمت فراهم آورند.... احکام صادر کرده بودم که مالیات ولایت غلاجی را که عقب افتاده بود، اخذ نمایند. اهالی آنجا نمیخواستند مالیات خود را بدهند... به این طریق مستمری های تمام این اشخاص که خودشان را محل اعتنا می دانستند، با مستمری خانواده موش عالم مذکور و مستمری اکثر همین موشها را موقوف کردم و این وجه را به سربازهای شجاع... دادم... این اقدام اسباب هیجان زیاد در میان ملاها و پیشوایان مذهبی و اشخاصی که خود را اولیاء می دانستند، گردید و داد و فریاد و شورش برپا میکردند... در این شورش همه موشها را بکلی تمام نمودم...» (تاج التواریخ...، صفحات 243 تا 245)

در مورد اقدامات ملا مُشک عالم و رویه مصلحت آمیز امیر با وی شرحی در سراج التواریخ درج است که غبار یک قسمت آنرا نیز گزارش داده و اینک نکات عمده آنرا که تحت عنوان "وقایع سال 1300 هجری" در سراج التواریخ ذکر گردیده است، با اختصار اقتباس میدارم: «چون مردم کتواز و رُرمت سردار محمد حسن خان حکمران غزنین را به وعده دادن مالیات ایشان که دولک روپیه می شد، فریب داده از نزد او به مسکن خویش باز گشتند... در ماه محرم که سال سوم سلطنت با سعادتش بود، سردار محسن خان را از حضور مامور غزنین فرمود که با حکمران آنجا و سواره و پیاده نظام و توپخانه مقیمه غزنین و مقر و کلات... راه سرزنش آن مردم بدمنش پیش گیرند و از قفای او برگد غلام حیدرخان بن سکندر خان اورکزائی [چرخئی] با صد تن از سواران نظامی مامور خوست شد تا افواج غزنین و مقر و کلات... آن مردم بدخوی فتنه جو را به موعظت و نصیحت هدایت نماید و اگر قبول اطاعت نکرده در جهالت محکم و استوار باشند، همانا تا وصول لشکر در آن بوم و بر گرفتار گفتار او شده فکر دیگر نکنند... چنانچه برگد موصوف وارد آنجا شده به شیوا زبانی و شیرین بیانی ملکبان قوم صالح خیل را تسلی و اطمینان خاطر داده و به مواعید مراحم و الطاف شاهانه حضرت

والا دلداری کرده رهسپار طریق فرمانبرداری ساخت... غلام حیدرخان برگد به تحصیل بقایای وجوه دیوانی و استرداد اموال تاراجی که آن مردم از یکدیگر غارت کرده بودند، پرداخت. اما در این اثنا احمد خان لکنده خیل غلجائی به زُرمَت رفته و در آن جا به اغوای مردم کوشش همی کرد و از دادن مال دیوانی و اطاعت پادشاهی سرباز زده شورش آغاز نمود... حکمران غزنین تمامت بزرگان اندری را در غزنین طلبیده به تسلیات شافیۀ مطمئن الخاطر ساخت. و از جمله ملا دین محمد معروف به مشک عالم را که از سبب زندانی بودن عصمت الله خان جبار خیل و جنرال محمد جان خان وردک و محمد افضل خان برادرش و غیره بزرگان خائف تر بود، زیاده تر دلجوئی نمود. چنانچه سردار شریندل خان برادر خود را با ملا عزیز و محب علی خان کوتوال از راه تسلیت نزد او فرستاد و در وقت ملاقات او، دین محمد خان [مشک عالم] سبب رعب و خوف خود را در محل ابراز آورده اظهار کرد که: "سه هزار تن بدون خطا و خیانت و جفا و جنایت از بزرگان افغان و غیره که در وقت استیلای دولت انگلیس به مدافعت گرائیده در حمایت ناموس و مملکت اسلام زحمات شاقه به پای برده اند، امروز در زندان کابل محبوس و باعث یأس و هراس ناس [مردم] شده اند و بنابراین تمامت مردم که یکی از ایشان منم - خود را در محل خوف و خطر پنداشته ایم. فقط"

در ادامه متن فوق چنین آمده است: «این گفتار او [ملا دین محمد] پس از مراجعت سردار شریندل خان در غزنین از عریضه حکمران آنجا به گوش حق نبیوش اعلیحضرت والا رسیده منشور تسلیت دستور با نام ملا مشک عالم و غیره بزرگان طوایف اندری در روز چهارشنبه دوم ماه صفر از حضور انور به صدور پیوست.» [چون متن مکمل این دستور امیر طولانی است، لذا به ذکر نکات عمده آن بسنده میشود - کاظم]، از اینقرار:

«مردم مملکت افغانستان را عموماً و طوایف اندری را خصوصاً خادم دولت و خیرخواه سلطنت و پیرو شریعت حضرت پیغمبر ختمی الرتبت میدانیم و به خرابی هیچ یک رضا نمیدهیم و حرکت مخالفانه احمد خان را حجت الزام خلق نمی سازیم، زیرا که او نیز به جز ازین دولت جایی و پناهی ندارد و اینکه ملا دین محمد خان در محل اظهار از سه هزار تن محبوس سخن رانده و بیم خوف خود و مردم را حواله بدان کرده است، خلاف واقع شنیده و ذکر بی موقع نموده، چه اکثر زندانیان موافق امر خدا و شریعت شافع روز جزا محبوسند و اقل تا چند خطای روشن بر وی ثابت نشده، زندانی نگشته است. چنانچه عصمت الله خان و غیره بزرگان فتنه جو به واسطه سندات محکم و مکتوبات صحیح و میرم که بدست افتاده محبوس گشته اند که از این مسئله ملای موصوف و تمامت مردم عذرخواه بهانه طلب مسئول خواهند بود... خود منصف شوند و به دیده بصیرت دیده و به گوش هوش بشنوند و نیک بدانند که از روزی که در این مملکت پای مراجعت نهاده ایم، الحمدلله تعالی به مال و ملک و ثروت و مکنت احدی چشم طمع نگشوده و دهن از [حرص] نیالوده ایم... فاسقان و دزدان و رهنان ترک اعمال شنیعه کرده اند که در تمام ولایات و محالات از بیم سیاست و وارسیدن به عرض و استعانت دادخواهان علم امن و امان چنان برپا و افراخته شده است که توان کسی نیست که اقدام به قتل احدی کند و یا مباشر امر خلاف شود... و در همه امور خدای غفور را شاکریم که به قدر طاقت بشریت در حفاظت و حمایت امانت الهی که بار سلطنت و کار حماسه [شجاعت] عرض و ناموس و خون و مال رعیت است، کوشیده، زحمت را بر خود راحت می پنداریم و استراحت معیشت را ناگوار طبیعت می شماریم که ازین عزم و اراده اعلیحضرت ما هر که بدخواهی و مخالفت را نسبت دولت و ملت خواستار شود، هر آئینه سزاوار غضب کردگار و به عمل خویش گرفتار خواهد شد و امر کتاب مستطاب رب الارباب، خون چنین شخصی هدر و مالش حلال خواهد بود. فقط

[امیر عبدالرحمن] «کاتب، ملا فیض محمد: "سراج التواریخ"، جلد سوم، بخش اول، چاپ جدید، سال 1391، تهران، صفحه 81 تا 86)

همچنان در ادامه این مبحث ذکر شده است که: «سردار نیک محمد خان محمدزائی و عصمت الله خان و بهرام خان جبارخیل غلجائی و جنرال محمدجان خان و محمد افضل خان وردک و غیره بزرگان درحین توجه موکب همایونی جانب قندهار، باهم معاهده کرده قرار دادند که وجود اقدس را گزند رسانند و نوشته و پیمان و قرارداد ایشان به واسطهٔ خادمان دولت به حضور اقدس والا رسیده تمامت ایشان گرفتار و زندانی شدند و بعد از زمانی بعضی مقتول و برخی از مملکت خارج [احتمالاً تبعید] شدند.» (مأخذ فوق ... صفحه 85)

دربارهٔ تاریخ وفات ملا دین محمد "مشک عالم" درمأخذ فوق چنین آمده است: «و هم در ماه ذی الحجه مذکور [1303ق] طوایف اندری چون مرجان خیل و لکندهیل و غیره از سبب حوالهٔ ده یک شرعی [عشر] که از مالیات اراضی ایشان که به دولت میدادند، افزونتر می شد، بغی ورزیده عبدالکریم پسر ملا دین محمد معروف به مشک عالم را که پدر نیکو سیرش در شب پنجشنبه دهم ربیع الاول این سال که هزار و سیصد و سه هجری است، پدورود جهان کرده بود، مقتداء ساخته بلکه پادشاهش خوانده و به قصد تصرف روبه شهر غزنین نهادند.....» (مأخذ فوق... صفحه 336)

ابراز نظر در مورد گفته های طرزی و غبار:

از متن متذکرهٔ محمود طرزی که نوشته است: «ملا مشک عالم و مامد جان خان غازی، اینها از دبدبه و دارات خود شان فرو نمانده بودند. وقتیکه ملا مشک عالم آخذ صاحب از خانه خودش که درطرف های "سنگتراشی" می بود، می برآمد و تا به شیرپر [شیرپور] به دربار حضرت امیر می آمد، هنوز خودش از خانه نه برآمده می بود که نفری مریدان و تفنگ چیان صداقت کیش او دو لینه تا به شیرپر می رسیدند که تقریباً چهل پنجاه دقیقه مسافه دارد. از مامد جان خان نیز به همین طور»، واضح میگردد که هر دو شخصیت در کابل از نفوذ مردمی و نیز حامیان مسلح برخوردار بودند. این وضعیت برای امیر عبدالرحمن خان که قوای رقیب در زیر ریش او به نمایش قدرت می پرداخت و خطر شورش را علیه او در کابل محتمل می ساخت، به هیچ وجه قابل تحمل نبود. لذا امیر برطبق ستراتیژی و نصب العین خود چنانکه فوقاً ذکر شد، یعنی "زیر نظم درآوردن صدها رئیس و سالار خورد و بزرگ، چپاولگران، دزدان و قطاع الطریقان..... همه ایجاب میکرد تا سیستم قبائلی نابود شود و جامعه آبرومند که در آن یک قانون و یک حکمروا باشد، تعویض گردد و بناءً تضعیف و امحای سران سرکش قبائل و سائر گروپهای قدرتمند و در نهایت استفاده از قوای نظامی، لشکر کشی ها و سرکوب کردن قدرتمندان، مخالفان و شخصیت های مظنون"، همچو شخصیت ها را در قدم اول از شهر کابل زیر قید و نظارت قرارداد و از صحنه فعالیت دور کرد و زندانی ساخت تا فضا را برای برنامه های بعدی خود یعنی مقابله با مدعیان سلطنت (از جمله سردار محمد ایوب خان درهرات، سردار محمد اسحق خان در ترکستان و سردار شیرعلی خان در قندهار و نیز برخی از سران هزاره را که ادعای خود مختاری داشتند)، مساعد سازد.

اینکه طرزی نوشته: « روزی که ملا مشک عالم و مامد جان خان به دربار آمدند، بنابر ترتیباتی که از پیشتر گرفته شده بود، در حالیکه آنها در حضور امیر بودند، عساکر نظامی اطراف نفری های شان را گرفته خلع اسلحه شان نمودند و خود شان را حبس و در همان روز به طرف ترکستان روانه نمودند و در اثنای راه در یکی از منازل سرهای شان را بریده با جسد های شان در زیر خاک نمود.

د پانو شمیره: له 7 تر 10

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولۍ

بعد از آن به پاک کردن دیگران پرداخت»، یک قسمت آن از واقعیت دور است. چنانکه گفته شد که گویا امیر هردو را حبس و در همان روز به ترکستان روانه نموده و در راه سرهای شانرا بریده و جسد های شانرا زیر خاک کرده باشد. به تاسی از مآخذ تاریخی که فوقاً تذکار رفت، ملا مشک عالم زندانی نشد و توانست به نزد اقوام خود به اندر برود و در آنجا به مخالفت با امیر بپردازد و پس از آن دست از مخالفت برکشد. تا آنکه در سال 1303 دست اجل بسراغش آمد و در آنجا پدرود حیات گفت.

مرحوم غبار در صفحه 658 کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" می نویسد که: «امیر عبدالرحمن خان همینکه پادشاه شد، تمام رهبران مبارزه ملی علیه انگلیس به او اظهار اطاعت نمودند، مگر سردار محمد ایوب خان که انگلیس ها را در میوند شکسته و در قندهار تحت محاصره قرار داده بود.... امیر قبل از آنکه با سردار دعوی تاج و تخت افغانستان را فیصله نماید، مصمم شد که مثل امیر دوست محمد خان از همه پیشتر قضیه رهبران فداکار جهاد را حل کند....» در متن فوق دیده میشود که غبار طی یک پراگراف کوتاه دچار نقاضت کلام میشود یعنی از یکطرف میگوید "تمام رهبران مبارز ملی علیه انگلیس به او اظهار اطاعت نمودند" و اما از طرف دیگر امیر "مصمم شد از همه پیشتر قضیه رهبران فداکار جهاد را حل کند". در اینجا واضح میشود که غبار نخواسته از رهبران پر قدرت جهاد که مخالف امیر بودند، یاد کند، در حالیکه دیگر رهبران مبارز ملی به او از اول اعلام اطاعت کردند و امیر تنها رهبران مخالف خود را به زندان انداخت.

همچنان غبار برای ثبوت این ادعای خود که گویا: "امیر، جنرال محمدجان خان را مخفی توسط 200 سوار به شهر مزار به نام تبعید اعزام نمود و توسط 200 سوار دیگر از مزار که آن جوان مرد را نمی شناختند، در یک منزلی شهر مزار اعدام نمود"، هیچ مدرک و مأخذی را ارائه نمیدارد، زیرا ذکر مکرر تعداد سواران نشانه ای از ثقه بودن ادعا را بیان میدارد و لذا ایجاب ارائه مأخذ را میکند. اینکه غازی محمد جان خان چه وقت در زندان و یا جای دیگر سر به نیست شده باشد، دقیقاً معلوم نیست و اما از خوف ملا مشک عالم که از سبب زندانی بودن عصمت الله خان جبارخیل و جنرال محمد جان خان وردک و محمد افضل خان برادرش و غیره بزرگان ابراز نموده بود، معلوم میشود که احتمالاً غازی محمد جان خان مدتی زیادت را در زندان گذرانده و حینیکه امیر عزم سفر به قندهار میکرد، بر وی مظنون شده که با دستگیری چند نفر دیگر میخواستند اند علیه جان امیر توطئه نمایند، آنوقت امیر احتمالاً امر اعدام او را صادر کرده باشد، اینکه چگونه، در کجا و چه وقت (والله اعلم)، مدرکی در دست نیست.

لزوم بازنگری تاریخی بر دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان:

در طول تاریخ بارها دیده شده است که ریفورمیست های بزرگ، دشمنان بزرگ نیز داشته اند. یکی از آنها در تاریخ کشور امیر عبدالرحمن خان است. با شرایطی که افغانستان در آغاز سلطنت او قرار داشت، چنانکه در شروع این مبحث با اختصار به آن اشاره شد، فقط آدمی با عزم راسخ، پشتکار جدی، برطبق یک پلان منظم میتوانست از عهده تغییر اوضاع برآید. اما اینکار سهل و ساده نبود که از یک کشور متلاشی و صدپارچه، ویران و ناتوان که جنگ بنیاد آنرا از هم پاشیده بود و در هرکنج آن حکمروای خود مختاری سر بلند کرده و خود را حاکم و آمر و امیر میخواند، کشوری بسازد که در آن یک اداره مرکزی قوی سرتاسری حکمفرما باشد، اقتدار از دست رفته ای دولت را اعاده کند، امنیت را در کشور کاملاً برقرار سازد که دیگر کسی را یارای تجاوز برحق دیگری نباشد و راه را برای تجدد و تحولات بعدی در ساحات مختلف مساعد گرداند.

د پانوی شمیره: له 8 تر 10

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

هرگاه به اهداف، ستراتیژی و اقدامات امیر عبدالرحمن خان که در بالا جزوار به آن اشاره گردید، نظر انداخته شود، واضح میشود که در هر قدم که او میگذاشت، گروهی در برابر او به مخالفت برخاست، زیرا آنها قدرت و منافع فردی و گروهی خود را در قبال اقدامات او در خطر نابودی میدیدند. در این حال امیر دو راه داشت: یکی اینکه تسلیم خواست مخالفان خود شود و با آنها سرسازش و مصلحت را در پیش گیرد و دیگر اینکه در برابر آنها مقاومت کند و از شدت عمل کار گیرد. امیر امکان دوم را برگزید و بیست و یک سال عمر خود را در راه این مبارزه طولانی گذرانید و با مخالفان خود دست و پنجه نرم کرد تا آنکه به هدف رسید، یعنی توانست: صدها رئیس و سالار خورد و بزرگ را زیر نظم درآورد، چپاولگران، دزدان و قطاع الطریقان را از میان بردارد، قبایل سرکش را مطیع سازد و همه را زیر دستور حکومت مرکزی قرار دهد و جامعه آبرومند را که در آن یک قانون و یک حکمروا باشد، ایجاد نماید و شالوده افغانستان امروز را بنیاد گذارد. هرچا که امیر فتح کرد و هر قدر تمندی را که زیر فشار قرار داد و از بین برد، یقیناً داغی را بر دل آنها باقی گذاشت که تا امروز شدت عمل امیر در دلها باقی مانده است و از او به حیث یک شخص سفاک، ظالم و خونریز یاد میشود. بسیاری ها سازش او را با انگلیسها و امضای معاهده دیورند را از خطاهای بزرگ او می شمارند و همین موضوعات در طول زمان با تبلیغات منفی وسیعی که در مورد او متواتر براه انداخته شده، بزعم ضرب المثل معروف "خدمت او را برباد و گناه را براو لازم" دانسته اند.

یقین دارم همین حالا تعدادی از کسانی که این سطور را میخوانند، بر نظر من انتقاد میکنند و حتی در دل دشنام خواهند داد، ولی باید آنها بدانند که این نظر و این قضاوت تنها از من نیست، بلکه قضاوت زمان و تاریخ است. اشتباهاتی که در سالهای اخیر در کشور صورت گرفته است، به ما ثابت می سازد که امیر موصوف راه درست، اما دشوار و پرمسئولیت را در قبال وطن و مردم در پیش گرفته بود. افغانستان وقتی مورد تهاجم قوای شوروی قرار گرفت و جهاد به راه انداخته شد و مجاهدان واقعی و مبارزان ملی همانطور که در برابر انگلیس قیام کردند، اینها در برابر روسیه جنگیدند، اما وقتی روسها از کشور بیرون رفتند و حکومت کمونیستی سقوط کرد، سران قدرت طلب مجاهدین بجان هم افتادند و وطن را ویران کردند. تا آنکه طالبان افغانستان را به قهقرا بردند. پس از سقوط طالبان وضع افغانستان تاحدی زیاد شباهت به آغاز سلطنت امیر عبدالرحمن خان داشت و حتی کمی بهتر از آنوقت، زیرا قدرت عظیم جهانی به کمک افغانها شتافتند، اما اداره افغانستان در دست کسی و یا کسانی قرار داده شد که راه سازش و مصلحت های بی لزوم را با قدرتهای محلی و حاکم بر کشور در پیش گرفتند و حکومت مرکزی تحت الشعاع آنها عمل کرد. اکنون با مشاهده اوضاع نا به سامان کشور و موجودیت قوه های موازی، حکومت چنان ضعیف است که حتی توان برکناری یک والی را ندارد، گروه های غارتگر و بالفساد حاکم بر کشور اند، قاچاق مواد مخدر، غصب دارائی های عامه، فساد اداری در دورن و بیرون دستگاه دولت، نا امنی و چور و چپاول، خودسری و فرار از قانون در کشور بیداد میکند. با موجودیت همین حال و احوال، اکنون عده ای از هموطنان به این نظر آمده اند که اگر افغانستان شخصیتی مثل امیر عبدالرحمن خان میداشت، امروز به این روزگار نمی افتاد و در بین 180 کشور جهان در اخیر لست قرار نمیگرفت.

اگرچه چانس تبارز مردی مثل امیر عبدالرحمن اکنون در کشور میسر نیست و او با آنکه 140 سال قبل به تاریخ پیوسته است، اما هنوز هم در ذهن بعضی ها خدمتش برباد و گنااهش لازم شمرده میشود. حالا برماست که با تجارب حاصله از اوضاع جاری، دوره زمامداری آن امیر را مورد بازنگری قرار دهیم و دور از احساسات و عقده های قومی و غیره به واقعیت هایی بیندیشیم که او در

زمان خود با قبول صدها مشکل به آن جامه عمل پوشانید و در پرتو آن افغانستان معاصر را شکل داد. جای شک نیست که دموکراسی و ارزش های امروز با آن عصرکه نظام مطلقه در آن حاکم بود، تفاوت دارد و نمیتوان عین نسخه های امیر موصوف را صد درصد تطبیق کرد، ولی میتوان با کمی ملایمت و اعتدال در قدم اول راه و روش او را دنبال نمود تا بدانوسیله کشور را یکبار از این مرداب فلاکت و بینظمی بیرون آورد و در یک مسیر سالم قرار داد و بعد به راه و رسم معمول جهان ادامه داد. امیر با داشتن سه کندک هشتصد نفری اینکار دشوار را آغاز کرد، درحالیکه اکنون دولت افغانستان قوای در حدود 300 هزار نفری را با وسایل و تجهیزات زمینی و هوایی در اختیار دارد و اما نمیتواند یک والی را سرجایش بنشاند، چون از اول راه سازش و مصلحت در پیش گرفته شد و شخص بی اراده و فاقد برنامه و تجربه در راس قدرت فرعونی قرار داده شد. تو خود حدیث مفصل از این مجمل بخوان. پایان

د پانو شمیره: له 10 تر 10

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ